أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

اول آن روایتی که آقای وحیدنیا موردش را پیدا کرده بودند[بیان می کنیم:]

 روایت علی بن ابراهیم است عن ابی عن ابن ابی نجران عن عاصم بن حمید عن منصور بن حازم قال قلت لابی عبداللَه السلام ما بالی اسئلک عن المسأله فتجیبنی فیها بالجواب ثمّ یجیئک غیری فتجیبه فیها بجواب آخر. فقالَ انا نجیب الناس علی الزیادة و النقصان قال قلت فاخبرنی ان اصحاب رسول اللَه صدقوا علی محمد ان کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا و قال ما تعلم ان رجل کان یأتی رسول اللَه... فیجیب فیها بالجواب ثم یجیبه بعد ذلک ما ینسخ بذلک الجواب فنسخة الاحادیث بعضها بعضاً. این مربوط به آن روایتی بود که عرض کردم که بما نحن فیه خیلی کاری ندارد و فقط منظور دال بر این بود که روایات مختلف هستند بر اساس زیاده و نقصان، امام علیه السلام با افراد صحبت می‌کنند.

 یکی از روایاتی که در اینجا مورد استدلال قرار می‌گیرد و بواسطۀ این، ما دیگر بحث روایات را کنار می‌گذاریم، از فراد انشاءاللَه وارد بحث دیگری می‌شویم گرچه فقط از باب ارائۀ بعضی از ادلّه ما خواستیم بیان بکنیم نسبت به خصوص این مطلب که اگر ارائۀ مطلب و وصول به یک مطلبی از روی عناد و قصد و عمد نباشد، شارع عقابی را مترتب بر این مطلب نمی‌کند.

 یک روایت...

سؤال: حتی کفر را هم می‌گیرد

جواب: حتی کفر را هم می‌گیرد، هیچ فرقی نمی کند

سؤال: یعنی اگر کسی کافر هم بمیرد بدون عناد، مشکلی ندارد

جواب: نه خیر، مشکلی ندارد. و آیاتی که دارد که إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ... ﴿النساء، ٤٨﴾ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ... ﴿النساء، ١١٦﴾ اینها همه برگشتش به عناد هست و همۀ اینها انصراف به عناد و غرض و این حرفها دارد. اما کافری که روی اصول خودش، روی اصول فطری خودش انفاق می‌کند، جود دارد، بخشش دارد، راست می‌گوید، صدق دارد، حسن امانت دارد، فلان دارد، اما حالا پیغمبر را نمی‌داند، این جزو مستضعفین است دیگر.

سؤال: اینکه در مورد حاتم طایی وارد شده که وارد جهنم می‌شود اما معذب نمی‌شوند یعنی چه؟

جواب: خب این را ما الان نمی‌دانیم چه جوری است. این مسأله را ما نمی‌دانیم که حاتم طائی آیا در آن موقعیتی که داشته بر چه دینی بوده؟ ممکن است فرض کنید که بر دین مسیح نبوده و عناداً بت پرستی را اختیار کرده بوده، دلیل ندارد، ما فقط یک روایت می‌دانیم، اما امام فرموده آیا این معاند بوده یا نبوده و امثال ذلک؟ آیا می‌توانسته تحقیق بکند[و در عین حال تحقیق] نکرده یا اینکه مطلب را یله و رها و با مسامحه با این مسأله خلاصه تلاقی کرده؟ اینها جهاتی است که هیچ در روایت مطرح نشده، بله فقط جود و اعطای او...

این روایت از صفحۀ ٧٨ است که داستان ابن ابی العوجاء را امام علیه‌السلام نقل می‌کند که حالا راجع به خصوص ابن ابی العوجاء با توجه به موقعیتی که دارد بعداً باز دوباره باید به آن مراجعه بکنیم که منظور امام علیه السلام در این داستان ابن ابی العوجاء این بود که ابن ابی العوجاء با وجود اینکه امام علیه السلام، او را محکوم و مُلزم کرد ولی باز این عناداً، کلام حضرت را نپذیرفت و حضرت در اینجا به او لقب عُتوّ و ضلال می‌دهد. روایت ابن ابی العوجاء روایت مفصّلی است و در دو روایت این مطلب بیان شده و ابن ابی العوجاء از زنادقه بوده.

 در یک روایت که همین روایت هست، حضرت با ابن ابی العوجاء محاجه می‌کند و روز اول می‌رود، روز دوم می‌آید و بعد روز سوم می‌آید و همین طور مختفی می‌شود. فلما کان من العام القابل التقی معه فی الحرم، سال بعد، بعد از این که حضرت با او بحث و محاجه کردند و او را ملزم کردند، این با امام علیه السلام در حرم التقاء می‌کند، فقال العالم علیه السلام ، بعضی از اصحاب امام صادق، به امام صادق عرض می‌کند که انّ ابن ابی العوجاء قد اسلم، اسلام آورده است، فقال العالم علیه السلام، حضرت می‌فرماید هو اعماء من ذلک، لا یسلم، اسلام نمی‌آورد، فلما بصر بالعالم وقتی که به حضرت نگاه کرد، قال سیدی و مولای به حضرت گفت سیدی و مولای، فقال له العالم ما جاء بک الی هذا الموضع؟ برای چه اینجا آمدی تو که دین نداری؟ تو که دین نداری برای چه مکه آمدی؟ فقال عادة الجسد. یک عادتی بوده خلاصه ما می آمدیم، حالا آمدیم اینجا و سنّة البلد و به خاطر اینکه شهر را ببینیم و مسائلش را ببینیم و النَنظر من الناس فیه من الجنون و الحلق و رمی الحجاره ببینیم که مردم این کار جنونی که می‌کنند، سرشان را می‌تراشند و سنگ می‌اندازند، این کارهای جنون آمیز و اینها را تماشا کنیم، خواست مسخره بکند حضرت را، فقال له العالم انت بعد علی عُتوّ و ضلالک، تو هنوز روی عُتوّ و ضلال خودت هستی، یا عبدک فذهب یتکلم و قال له علیه السلام، آمد صحبت کند، حضرت فرمودند دیگر الآن جا، جای صحبت نیست. اینکه می‌گوید فلیتکلم لا جدال فی الحج منظور حضرت این است که الآن کفر دیگر بر تو تمام است، الآن دیگر تو ختم به کفر در اینجا کردی، دیگر اینجا جا، جای تکلّم نیست، بعد از این همه صحبت، باز می‌خواهی صحبت بکنی که آخر یعنی چه؟ لا جدال فی الحج و نَفَض ردائه من یده عبایش را گرفته بود و حضرت عبایش را کشید و قال ان یکن الامر کما تقول حضرت حرف آخر را به او زد، مطلب آخر، ان یکن الامر کما تقول و لیس کما تقول نجونا و نجوت و ان یکن الامر کما نقول و هو کما نقول نجونا و هلک. دیگر حرف آخر را حضرت به او زدند فاقبل عبد الکریم علی من معه اسم ابن ابی العوجاء عبد الکریم بود دیگر، فقال وجدت فی قلبی حزازة مثل اینکه یکدفعه قلبش درد گرفت، همان جا حضرت دخلش را آورد! وجدت فی قلبی حزازة فردّونی فردوه فمات برگردانند از مکه و در بین راه فوت کرد.

 در اینجا این روایت برای ما بیان می‌کند که ضلال و عُتوّ در آنجائی است که کلام حق را شنیده و محکوم شده و نتوانسته جواب بدهد و بعد باز به دنبال مطلب خودش رفته و خلاصه سر پیچی کرده. البته خب از نقطۀ نظر تبعات چرا حضرت نگفتند حالا این را بکشید و چکار بکنید، [علت این که چرا حضرت] این حرف را نزدند، اینها خب مسائلی است که بعد باید ذکر بشود، در آن اموری که مترتب بر ارتداد است. این یک روایت.

 روایت دیگر، روایت سفیان ثوری است که این روایت هم در اصول کافی، جلد اول است، منتهی شما [بررسی کنید ببینید صفحۀ چند است؟] من دیگر [جدیداً] نگاه نکردم[اصول کافی را] بلکه از محفوظاتم استفاده کردم، ولی مسلّم می‌دانم که در جلد اول هست. سفیان ثوری از افرادی بود که در مقابل امام علیه السلام ایستاد و مردم را به دور خودش مجتمع کرد و با امام مباحثاتی کرد و در هر مورد، امام علیه السلام او را محکومش کرد تا اینکه در حج آمد و با امام باقر یا امام صادق علیهما السلام ملاقات کرد، شبهه از من است، در مسجد الحرام ملاقات کرد و حضرت سوار بر حمار و مرکب شده بودند و می‌خواستند از مسجد بیایند بیرون و بیایند به طرف منزلشان، در آنجا آمد و به حضرت عرض کرد یا ابن رسول اللَه آن خطبۀ پیغمبر را در حجة الوداع برای من بیان کنید، حضرت فرمودند الان من کار دارم و می‌خواهم بروم، بعد برای تو می‌گویم، گفت نه، تو را به حق جدّت، تو را به حق قرابت بر جدّت، پدر سوخته‌ها چه آدمهایی هم بودند، واقعاً آدم می‌بیند...! کلام را از امام علیه السلام می‌گرفتند و به اسم خودش می‌رفتند برای خودشان دکان و دستگاه درست می‌کردند، حجره راه می‌انداختند و دعوی داشتند! حضرت فرمود که پیغمبر در حجة الوداع در منی، خطبه‌ای که خواندند این است که:

 نظر اللَه عبداً سمع مقالتی فوعاها... بعد می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند رب حاملِ فقه الی من هو افقه منه لا یقلُّ امرؤ مسلم بهذه الثلاث- البته من نقل به معنا می‌کنم- اخلاص العمل للله، النصیحة لائمة المسلمین و لزوم لجماعاتهم، پیغمبر در خطبۀ منی در حجة الوداع این سه مطلب را فرمودند.

 سفیان به امام باقر یا امام صادق عرض می‌کند که دستور بدهید که اطرافیانتان قلم و دواتی بیاورند که من بنویسم! حضرت می‌گویند بیاورید به او بدهید. سفیان این خطبۀ پیغمبر را از زبان امام باقر یا امام صادق علیهما السلام می‌شنود و می‌نویسد. بعد خدا حافظی می‌کند و می رود. وقتی که می‌آید مصاحب،[شخصی که همراه] سفیان[بوده] رو می کند به او و می‌گوید دو مطلب در اینجا به نظر من رسیده:

 یکی اینکه و النصیحة لائمة المسلمین، منظور پیغمبر کیست؟ آیا منظور پیغمبر معاویه و یزید است؟ آخر خود سفیان ثوری هم معاویه و یزید و اینها را قبول نداشته، آیا منظور معاویه و یزید یا عبدالملک مروان و هشام بن حکم است؟ اینها که نیستند، پس منظور از این ائمۀ مسلمین کیست؟ این یک مسأله.

 مسألۀ دوم اینکه واللزوم لجماعاتهم، کدام یک از جماعات مورد نظر پیغمبر بوده؟ آن جماعت مرجئه که اصلاً فرض کنید که قائل به عدم صلاة و فلان و این حرفها هستند یا آن طائفۀ زیدیه؟ چون بسیاری از زیدیه و این افراد منحرف، دور سفیان ثوری جمع شده بودند، یا قدریه که قائل هستند به اینکه خدا، بلا اراده است در خلقش در عالم؟ یا اینکه...؟ شروع می‌کند این طوائفی که در آن زمان، در زمان امام باقر یا امام صادق علیهما السلام وجود داشتند و از نقطۀ نظر اینها، واضح البطلان بوده‌اند، برای سفیان ثوری می‌آید بیان می‌کند، منظور از و اللزوم لجماعاتهم اینهاهاست؟ سفیان ثوری می‌گوید اینها نباید باشند. می‌گوید پس بنابراین کیست؟ می‌گوید منظور باید خود جعفر بن محمد یا محمد بن علی باشد که حضرت این چیزها را دارد بیان می‌کند، خودش و این طائفه، حق است. سفیان ثوری وقتی که مجاب می‌شود از این [استدلال] و نمی‌تواند[آن را انکار کند،] آن کاغذی را که نوشته بوده پاره می‌کند و می‌ریزد دور و می‌گوید لا تکلّم بِه احداً! این مسأله را به کسی نگو!

 در اینجا ما متوجه می‌شویم که این الآن دیگر در اینجا در مقام عناد است، حالا که این در مقام عناد شد، امام صادق علیه السلام، این دیگر مال امام صادق است، عبور می‌کنند از او در مسجد الحرام و می‌بینند که با ابی حنیفه نشسته، ابی حنیفه آن طرف و سفیان ثوری هم این طرف، اینها نشستند و اطراف اینها جماعتی جمع شده‌اند، حضرت به آن اصحابشان می‌فرمایند هولآء الصّادّون عن سبیل اللَه! اینها هستند که مردم را از راه خدا سدّ می‌کنند! هم ابی حنیفه هم سفیان! یعنی هر دوی اینها. خب می‌توانیم بگوئیم اینها از روی عُتوّ و عناد آمده اند این کار را کرده اند. حضرت مطلب را برایش بیان می‌کند و بعد قبول نمی‌کند و می‌آید موجب انحراف مردم می‌شود از راه خدا و از[مسیر حق].

 حالا اگر ما باشیم و سفیان ثوری که ببینیم که بیاید و انکار این مسائل بدیهی و انکار این قضایا را بکند از روی عناد و از روی[غرض]، خب ما دربارۀ آنها چه حکم می کنیم؟ خلاصه مسأله ای که در اینجا مطرح است این قضیۀ عناد است، لذا حضرت به او عنوان صاد عن سبیل اللَه می‌دهند.

 از مجموع روایاتی که تا به حال در باب القاء شبهه و یا قبول شبهه، از روی عناد یا غیر عناد مطرح شد، ما استفاده کردیم که بیان شارع منقولاً، این بیان شارع بر عدمِ عقاب و بر عدم مواجهۀ تبعات انحراف عقیده است در مواردی که آن شبهه از روی عناد نباشد و شکّ نسبت به ضروریی از ضروریات دین و مبنایی از مبانی دین، از روی عناد تحقق پیدا نکند. ما این مطلب را استفاده کردیم.

 حالا فردا بحث عوض می‌شود و در یک مسألۀ دیگر، ما بحث ارتداد را در پی می‌گیریم و [بعد از بیان] مطالبی که بعداً می‌آید، انشاءاللَه شروع می‌کنیم اینهایی که را بحث کردیم، جمع کردن.

دیگر امروز ...

اللَهم صل علی محمد و آل محمد